

اقسام حقیقت با تکیه بر نظرات علمای مذاهب اسلامی

□ آصف علی چنا **

چکیده

یکی از پر بسامدترین مباحثی که در اصول فقه و علوم قرآنی مورد بحث و بررسی در میان علمای اسلامی، مبحث حقیقت و اقسام آن است. قرآن به عنوان اصلی ترین منبع هدایت انسان در تمام اضلاع و ابعاد زندگی و استنباط احکام فقهایی از گوناگونی مختلفی در فهم از معنا و تفسیر و ... آیات برخوردار است.

محکم، متشابه که از معروفترین صفات آیات قرآن کریم در فهم و تفسیر می باشد و برگرفته از خود قرآن نیز می باشد یکی از این گونه ها است.

بعد دیگری در شناخت شناسی آیات قرآن و الفاظ مستعمل، مساله حقیقت و مجاز است که معرکه آرای علمای مذاهب اسلامی می باشد.

این پژوهش با شیوه توصیفی- تحلیلی و روش کتابخانه ای، در راستای پاسخ به این سوال که حقیقت و اقسام آن از منظر مذاهب اسلامی چیست تدوین یافته و به این نتیجه رسیده است که حقیقت دارای اقسام مختلف است و در هر مبحث باید با اقامه دلایل و امارات مرتبط مفهوم آن را تبیین نمود.

کلیدواژه‌ها: حقیقت، اقسام حقیقت، حقیقت شرعی، حقیقت لغوی، حقیقت عرفی.

مقدمه

الحقیقة: فعيلة من الحق، وهو الثابت، لأن نقيضه الباطل، وهو غير ثابت، وسمى اللفظ المستعمل فيما وضع له وضعاً ما: حقيقة لثبوته على ما وضع له لم ينقل عنه . (نجم الدين الطوفى، ص ۴۸۴) فاضل تونى از علمای امامیه در تعریف حقیقت می نویسد: لفظ اگر در ما وضع له خود استعمال شود، حقیقت نام دارد. (تونى ص ۵۹) در تعریف دیگر: هی اللفظ المستعمل فيما وضع له اصلا فى الاصطلاح الذى به التخاطب. (موسوعة اصول الفقه المقارن، ج ۴، ص ۶۷) همچنین: ان الحقیقة اسم لكل لفظ ارید به ما وضع له و آن را از عوارض الفاظ نه معانى آن دانسته شده است. (عبدالعزيز بخارى، ج ۱، ص ۱۶۰) و اسم لكل لفظ هو موضوع فى الاصل لشيء معلوم ماخوذ من قولك حق يحق فهو حق و حاق و حقيق. (سرخسى، ج ۱، ص ۱۸۵) و نیز: كل لفظ وضعه واضع اللغة بازاء شيء فهو حقيقة له (شاشى، ص ۴۹) و الحقیقة ما سمي به الشيء فى اصل اللغة و موضوعها. (حسينى گرگانى، ج ۱، ص ۳۰۵)

بحث حقیقت عبارت است از یک بحث لغوی صرف که در مدخل مبحث الفاظ به صورت مستقل در عملیات استنباط مورد بررسی قرار می گیرد و فقیه لازم است بین معنای حقیقت و مجاز تمییز دهد و این تمییز ممکن نمی گردد مگر با مراجعه به متون لغوی. (حمزایى، ج ۲، ص ۹۹)

اقسام حقیقت

حقیقت به اعتبار واضع بر سه قسم است: ۱. حقیقت لغوی ۲. حقیقت عرفی عام ۳ حقیقت عرفی خاص؛ (ملکی اصفهانی، ج ۱، ص ۲۸۳) و لذا حقیقت بر اقسام لغویة، حقیقت عرفیة (عام و خاص)، حقیقت شرعیة برخی حقیقت عقلیه را بدان افزوده اند؛ (محمود حامد، ص ۱۳۸)، تعریف شده است.

حقیقت لغوی

حقیقت لغوی یعنی الفاظ و کلماتی که برای معانی خاص خوشان وضع شده باشند و در آن استفاده کردند؛ (علامه حلی، ص ۷۵) که می شود حقیقت لغویة وضعیة که بر اساس وضع

تحقق یافته است یعنی واضح لفظی را برای معنایی قرار داده است به طوری که وقتی آن لفظ به صورت مطلق و بدون قرینه بیاید؛ آن معنا فهم می‌شود همانند اسد که برای معنای حیوان درنده‌ی چهارپا، وضع شده است که بدان در فارسی شیر گفته می‌شود (حقیقة لغویة وضعیة، وهی: الثابتة بالوضع. أی: أن يضع الواضع لفظا لمعنى إذا أطلق ذلك اللفظ فهم ذلك المعنى الموضوع له مثل لفظ "الأسد" يفهم منه الحيوان المفترس، فلا ينقذح في الذهن - عند إطلاقه - إلا هذا المعنى، فيكون حقيقة، وهذا هو المقصود بالحقيقة، وهی الأسبق إلى الذهن من الحقيقة العرفية والشرعية. (عبد القوی الطوفی، ص ۴۸۴) می‌توان بیان داشت که حقیقت‌های دیگر یعنی حقیقت عرفی و حقیقت شرعی، مجازهای لغوی هستند.

حقیقت عرفی

حقیقت عرفی یعنی اینکه عرف لفظی را برای جزئی از معنا مختص کند خواه این تخصیص به بعض افراد معنای موضوع له اختصاص یابد هر چند لفظ برای همه افرادش وضع شده باشد و نسبت به حقیقت لغوی به شمار آید؛ یا به قسمتی از معنا، و العرفی:

ما خص عرفا ببعض مسمياته "إلى آخره، أی: واللفظ العرفی ما خص فی العرف ببعض مسمياته التي وضع لها فی الأصل، أی: فی أصل اللغة عند ابتداء وضعها، كلفظ الدابة الذي هو فی أصل الوضع لكل ما دب لاشتقاقه من الدبيب، وهو المشی، وربما كان ضعيفا، ثم خص فی عرف الاستعمال بذوات الأربع، وإن كان باعتبار الأصل يتناول الطائر، لوجود الدبيب منه ... واللغوية العرفية: هی اللفظ المستعمل فيما وضع له بعرف الاستعمال اللغوی، كالدابة لذوات الأربع، والغائط والعذرة فی الخارج المستقدر. (عبد القوی الطوفی، ص ۴۸۴)

چگونگی عرفی شدن یک کلمه

کلمه دارای چند معنا باشد پس اهل لغت فقط در یکی از معانی استفاده کنند بدون استفاده در معنای دیگر همانند دابة به معنای اسب (أن يكون للاسم معنیان فیستعمله أهل اللغة لمعنى واحد فقط دون الآخر، ویخصصونه به، ویعرف بينهم من أمثلة ذلك: المثال السابق وهو

تخصیص "الدابة" فی العرف للفرس ولكل ذات حافر، مع أنه فی اللغة يطلق علی كل ما يدب علی الأرض). یا همانند واژه فقیه استعمال کلمه در غیر ما وضع له لغوی شایع گردد به خاطر وجود مناسبت میان شان به طوری که کسی آن را انکار نکند همانند غائط به معنای دست شویی (آن یشیع استعمال الاسم فی غیر ما وضع له أصلاً. آی: فی غیر موضوعه اللغوی، ویکون بین الاستعمال اللغوی والاستعمال العرفی مناسبة، فیشیع هذا الاستعمال بین الناس، بحيث لا ینکره أحد. من أمثلة ذلك: اسم "الغائط").

حقیقت عرفی به لحاظ شهرت دو نوع است که عبارت باشند از حقیقت عرف عام و حقیقت عرف خاص که از آن تعبیر به حقیقت اصطلاحیه نیز می‌شود.

حقیقت عرف عام

استفاده الفاظ در نزد عرف بدون اختصاص به قشر خاص، همانند استفاده لفظ دابة برای اسب یا جاندار چهارپا، که در اصل و در لغت به معنای جنبنده می‌باشد (عرفیه عامه، وهی التي لم تخصصها طائفة دون أخرى. مثل: لفظ "الدابة"، فإن وضعها بأصل اللغة لكل ما يدب علی الأرض من ذی حافر وغیره، ثم هجر هذا المعنی، وصار فی العرف حقيقة للفرس، ولكل ذات حافر).

حقیقت عرف خاص یا همان حقیقت اصطلاحی

اصطلاحات مربوط به علم خاص یا گروه خاص بدان معنا که اصطلاحات که از جنس الفاظ هستند. در لغت برای معنی مورد نظر آن علم یا گروه، وضع نشده‌اند. به طوری که اگر به صورت مطلق و بدون قرینه آورده شوند در نزد آن عرف خاص چیزی غیر معنای لغوی‌اشان از آنان فهمیده خواهد شد. همانند «فاعل» نزد نحوی‌ها، یا «قیاس» نزد فقها (حقیقة عرفیه خاصة وهی: ما خصته كل طائفة من الأسماء بشيء من مصطلحاتهم مثل: اسم "النقض"، و "الكسر" ونحو ذلك من قواعد القياس فی اصطلاح الأصولیین، ونحو ذلك مما اصطلح علیه أرباب كل فن) این دو حقیقت مورد پذیرش همه است به نحوی که علامه حلی گفته: وجود تالی اولی (حقیقت لغوی و عرفی) ظاهر و واضح است.

حقیقت شرعی

استعمال لفظ در شریعت بر غیر آنچه برایش وضع شده است مثل صلاة، الحقیقة الشرعية: هی اللفظ المستعمل فیما وضع له أولاً فی الشرع، کاسم الصلاة والزكاة للأفعال المخصوصة وقولنا: اللفظ المستعمل فیما وضع له أولاً فی الاصطلاح الذی به التخاطب یعم الحقیقة بهذه الاعتبار. (عبد القوی الطوفی، ص ۴۸۷)

آیا حقیقت شرعی وجود دارد یا نه؟

وجود حقیقت شرعی با توجه به تعریفش مورد اختلاف واقع شده است. بر فرض پذیرش وجود آن، رابطه اش با حقیقت لغوی چگونه است؟ یعنی آیا این استعمال شارع موجب خروج الفاظ مستعمل از وضع می شود یا نه؟

در این خصوص چند نظر عمده وجود دارد.

الف) شارع نقل کرده ولی میانشان مناسبت است و شهرت بعد لغوی بودن حاصل شده پس حقایق شرعیه شدند که نظر جمهور علما است که نظر مختار صاحب کتاب الهذب نیز همین است. أن الشارع نقل لفظ " الصلاة "، و " الصوم "، و " الزكاة "، و " الحج " عن مسمياتها ومعانيها اللغوية إلى معانٍ آخر بينها وبين تلك المسميات - بحسب اللغة - مناسبة معتبرة واشتهرت بعد أن كانت لغوية، فصارت حقائق شرعية. هذا مذهب جمهور العلماء. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۰)

ادله نظر اول

استقراء: با استقراء در می یابیم که بین معنای لغوی و شرعی ارتباط وجود دارد الاستقراء والتبع للألفاظ الشرعية التي استعملها الشارع: فإن الشارع قد استعمل لفظ " الحج "، و " الصوم "، و " الإیمان "، و " الزكاة "، و " الصلاة " فی معان لها علاقة بمعناها اللغوية - كما سبق بيانه - فهو ليس نقلاً كلياً للفظ، بل يوجد ارتباط بين المعنى اللغوي، والمعنى الشرعي. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۴۸)

قیاس کردن کار شارع با کار عرف در الفاظی که در معنای خاص بکار می برد که کسی آن را انکار نکرده و مردود ندانسته است،

القياس على فعل أهل اللغة في الألفاظ العرفية كلفظ الدابة، حيث خصصوه في ذوات الأربع مع أنه يطلق لغة على كل ما يدب على الأرض، ولم ينكر أحد هذا التصرف، فكذلك فعل المشرع في لفظ " الصوم "، و " الإيمان " ونحوهما، والجامع: أن كلاً من فعل أهل اللغة وفعل المشرع ليس فيه نقلاً كلياً للفظ، بل يوجد علاقة بين المعنى اللغوي والمعنى الشرعي والعرفي. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵)

ب) نقل كلي وبدون مناسبت و اگر ارتباطی هست، ارتباط اتفاقی و تصادفی است و مراد شارع نبوده که نظر بعض از افراد، همچون معتزله، خوارج، بعضی از احناف مثل سرخسی، دبوسی و بزدوی و بعض حنابله مثل ابوالخطاب؛

أن الشارع نقل لفظ " الصلاة "، و " الصوم "، و " الزكاة " عن معناها اللغوية إلى معان شرعية نقلاً كلياً، أي: بدون أي علاقة بين المعنى اللغوي والمعنى الشرعي، فهي معان مبتكرة ابتكرها المشرع، يجوز أن لا يلاحظ فيها المعنى اللغوي، وإذا حدث أن وجدت علاقة بين المعنى اللغوي والمعنى الشرعي: فهو اتفاقي، أي: بطريق الصدفة، وليس مقصوداً. ذهب إلى ذلك المعتزلة والخوارج، وبعض الحنفية كالسرخسي، والدبوسي، والبزدوي، وبعض الحنابلة كأبي الخطاب. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۲)

دلیل

شارع برای موردی استفاده کرده که مردم از آن چیزی نمی دانند. این تغییر طوری است که از این الفاظ جز معنای شرعی فهمیده نمی شود؛

أن الشارع قد نقل تلك الأسماء الشرعية، وتصرف بنقلها إلى معان غير معانيها اللغوية: فالصلاة لغة هي الدعاء، واستعمل الشارع هذا اللفظ لمجموع الأفعال الشرعية كالركوع، والسجود، والتسبيح، والتكبير، والنية، وغيرها، فاهل اللغة. لم يكونوا يعرفون هذه الصلاة ولا شروطها ولا أركانها، ثم صار اسم الصلاة اسماً لمجموع هذه الأفعال. وكذلك لفظ " الصوم " هو لغة: الإمساك بصورة عامة، أي: سواء كان عن الأكل والشرب ليلاً أو نهاراً، أو عن الكلام، كما في قوله تعالى: (إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا)، واستعمل الشارع هذا اللفظ لإمساك مخصوص. وكذلك لفظ " الزكاة " هو لغة: النماء، ثم جعله الشارع اسماً لإخراج

جزء من المال طهارة له. وكذلك " الحج " هو لغة: القصد مطلقاً، ثم جعله الشارع واستعمله في قصد مخصوص في أماكن مخصوصة في أزمانه مخصوصة. فالشرع تصرف في جميع تلك الألفاظ ونقلها إلى معان غير معانيها اللغوية، حتى إنه لا يعقل من إطلاق اسم " الصلاة "، أو " الصوم "، أو " الزكاة "، أو " الحج " إلا الصلاة المخصوصة شرعاً، والزكاة المخصوصة شرعاً، والصوم المخصوص شرعاً، والحج المخصوص شرعاً، فيكون المشرع - بذلك - قد نقلها إلى استعمال جديد. (نمله، ج ۳، صص ۱۱۵۳-۱۱۵۲)

رد دلیل

درست است که شارع در الفاظ تصرف کرده و برای استعمال جدید به کار برده ولی این از باب تجوز است پس این الفاظ می شوند مجازات لغوی، استعمال مجازی درست نیست مگر با بودن ارتباط که ما این ارتباط را می بینیم،

نسلم أن الشارع قد تصرف في تلك الألفاظ، ونقلها إلى استعمال جديد، وهذا من باب التجوز، فتكون تلك الألفاظ مجازات لغوية، والتجوز لا يكون إلا بعلاقة بين المعنى الأصلي والمعنى الجديد، فالمشرع لما اختار لفظ " الصلاة " ليجمعه دليلاً على العبادة المعروفة إنما فعل ذلك لوجود علاقة بين معنى الصلاة لغة، ومعناها شرعاً، لأن كلاً منهما دعاء، فالصلاة في الشرع يوجد فيها حقيقة الدعاء، بل إن كل الصلاة دعاء؛ حيث إن الدعاء مخ العبادة. وكذلك لفظ " الصوم " إنما اختاره الشارع لوجود علاقة بين المعنى اللغوي له والمعنى الشرعي؛ لأن كلاً منهما إمساك، وكذلك الزكاة، وكذلك الحج. وهكذا كل لفظ قد نقله الشارع من معناه اللغوي إلى معناه الشرعي نجد بين المعنيين نوعاً من الارتباط والعلاقة بينهما. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۳)

شارع نقلی صورت نداده و مجازی هم در کار نیست بلکه اسم بر آنچه بود باقی است فقط کار و شرطی بدان اضافه کرده است. مثل نماز که به معنای دعا بود و الان دعا با شرایط خاص است که نظر قاضی ابوبکر باقلانی، بسیاری از اشاعره و بعض فقها است،

أن الشارع لم ينقل تلك الألفاظ من اللغة إلى الشرع، ولا يجوز ذلك، بل الاسم باق على ما كان عليه في اللغة، لكن الشرع ضم إليه أفعالاً، واشترط له شروطاً،

فمثلاً: الصلاة لغة: الدعاء، ولم ينقل الشارع ذلك اللفظ من معناه اللغوي إلى الشرعي، ولكن ضم إليه أفعالاً وأقوالاً لا بد منها، واشترط له شروطاً لا تصح الصلاة إلا بها مثل: الركوع، والسجود، والقيام، والجلوس، والذكر، وكذلك الصوم فهو لغة: الإمساك، ثم زاده الشارع اشتراط النية، وهكذا. وهذا مذهب القاضي أبي بكر الباقلاني، وكثير من الأشاعرة، وبعض الفقهاء. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۳)

ادله

دلیل اول: خداوند فرموده قرآن عربی است و ظواهر آن حاکی از عربی بودن همه آن است پس تمام استعمالات آن استعمال عربی است و الا خطاب بغیر لغت می شد در حالی که چنین نیست پس نقل شارع هم اتفاق نیفتاده است؛

أن الله تعالى قد وصف القرآن بأنه عربي بقوله تعالى: (إنا جعلناه قرآنا عربيا)، وقوله: (بلسان عربي مبين) وظواهر هذه الآيات يوجب كون القرآن كله عربيا، مستعملاً فيما استعملته العرب، وإلا كان خطاباً لهم بغیر لغتهم، وبذلك يبطل دعوى تصرف المشرع بنقل أسماء على غير إطلاق اللغة (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۴)

رد دلیل: جواب اول: ابتدا اینکه شامل بودن قرآن کریم بر الفاظ شرعیه کم، آن را از عربی بودن خارج نمی کند پس معتبر اعم اغلب می شود به خاطر همین ممتنع نیست که گفته شود این مار سیاه است هر چند تعدادی موهایش سفید باشد، آن اشتمال القرآن علی ألفاظ شرعية قليلة لا يخرجها عن كونه عربيا، فالعبرة بالأعم الأغلب، ولذا لا يمتنع أن يقال: إن هذه اللحية سوداء وإن كان فيها بعض الشعيرات البيضاء. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۴)

جواب دوم: به کار بردن بعض از الفاظ توسط شرع در غیر ما وضع له قرآن را از خطاب به عربی بودن خارج نمی کند چنانکه خود عرب الفاظی را در غیر ما وضع له استفاده می کند و کسی نگفته: این خارج شدن از خطاب عربی است،

أن استعمال الشرع لبعض هذه الألفاظ في غير ما وضعته له العرب لا يخرج القرآن عن كونه خطاباً بلسان العرب فالعرب قد استعملت بعض الألفاظ في غير ما وضعت له، مثل استعمالهم لفظ "البحر" للعالم، ولم يقل أحد: إن هذا إخراج للخطاب عن لغة العرب. (نمله، ج ۳، ص ۱۱۵۴)

دلیل دوم: اگر این کلمات نقل شرعی شده بودند بر پیامبر ﷺ لازم بود که مردم را نگهدارد و بدان متوجه کند به طوری که حجتی بر آنان قائم شود تا عذری نداشته باشند خواه با علم ضروری یا نظری و تا زمانی که این چیز ثابت نباشد و اجماع امتی هم در کار نباشد و دلیل عقلی جزمی هم نباشد پس سخن بر نفی نقل که اصل باشد باقی می ماند پس چیزی نیز از استعمال لغوی به استعمال شرعی نقل نشده است.^۱

رد دلیل

پیامبر به طور کامل معانی منقوله را تبیین کردند پس مراد از نماز را روشن کردند با خواندن نماز و گفتن اینکه نماز بخوانید همانند آنکه مرا در حال نماز خواندن می بینید.^۲

اثر اختلاف آراء در باب رابطه حقیقت شرعی با حقیقت لغوی

این اختلاف در فروع فقهی خود را نشان خواهد داد؛ در مواردی که این الفاظ بدون قرینه استفاده شده باشند و الفاظ قابلیت حمل بر هر دو معنا را داشته باشند.^۳

بنابر دیدگاه اول و دوم: بر معنای شرعی حمل می شود چون عادتاً حرف هر متکلمی بر عرف او حمل می شود. و برای فهم معنای لغوی نیاز به قرینه خواهیم داشت چون عرف شارع بر بیان حقایق شرعی است نه حقایق لغوی.^۴

بنابر دیدگاه سوم: این الفاظ بر معنای لغوی حمل می شوند و جایز نیست عدول از آنها مگر با وجود قرینه و این روش این مذهب است که نظر قاضی ابوبکر هم هست. ولی از بعضی علما نقل شده که در این حالت الفاظ وارده مجمل اند که نظر قاضی ابی یعلی، بعضی شافعی ها است که خود بر آن آثاری مترتب می گردد.^۵

مثالهای تأثیر رابطه بین حقیقت شرعی و حقیقت لغوی

۱. آیه نکاح

در مراد از آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» واقع شده که در اینجا مراد معنای شرعی است یا لغوی؟ نظر بسیاری از علما این است که مراد از «نکاح» در آیه، معنای شرعی است که عقد باشد

چون واژه نکاح دارای حقیقت شرعیه است و لفظ شرعی باید بر معنای وارده در شریعت حمل شود و به همین دلیل اگر پدر فرد با زنی زنا کند سبب حرمت ازدواج فرد (پسر) با آن زن نمی‌شود. و برخی قائل شده‌اند که مراد، معنای لغوی است که وطی باشد پس معنای آیه این می‌شود که با زنی که پدرتان نزدیکی کرده است نزدیکی نکنید. خواه این نزدیکی با عقد شرعی تحقق پیدا کرده باشد یا بدون آن و با زنا. پس هر زنی که پدر فرد با او زنا هم کرده باشد. موطوء او محسوب می‌شود و بر فرد (پسر) نزدیکی با او حرام می‌گردد.^۶

۲. فرمایش پیامبر ﷺ

در این مورد هم اختلاف شده که مراد از وضو، معنای شرعی آن است که به مجموعه اعمال خاص با شرایط خاص اطلاق می‌شود یا معنای لغوی که شستن صرف است. پس گروهی گفته‌اند: حمل بر معنای شرعی می‌شود. زیرا حمل سخن شارع بر عرف او قوی‌تر است. برخی بیان داشته‌اند که بر معنای لغوی بار می‌شود. و عده‌ای نیز گفته‌اند: این فرمایش مجمل بوده به دلیل وجود هر دو احتمال؛ پس بر هیچ یک از معانی حمل نمی‌شود مگر با قرینه.^۷

۳. حدیث نبوی مشهور «الطواف بالبيت صلاة»

در این مورد اختلاف شده که آیا در این فرموده که آمده طواف همانند نماز است به لحاظ احتیاجش به طهارت است تا بگوییم که مراد از «الصلاة» معنای شرعی است که نماز باشد یا اینکه نه؛ مراد معنای لغوی است معنای حدیث این می‌شود که طواف شامل دعا نیز هست زیرا معنای لغوی واژه «صلاة» دعاست.^۸

نتیجه

حقیقت نیازمند واضع است و وضع هم متعین در تعیین واضع نسبت به حقیقت می‌باشد و حکم حقیقت وجود ما وضع له امرا یا نهیا چه به صورت خاص و چه به صورت عام است و اصل در هر لفظی حقیقت است زیرا آن موضع له در اصل است. (سرخسی، ج ۱، ص ۱۸۶) و فرق میان حقیقت و مجاز از جهت عقل و سماع معلوم نمی‌شود مگر با مراجعه به اهل لغت. (حمزای، ج ۲، ص ۱۰۱).

پی نوشتها

۱. نمله، المذهب، ج ۳، ص ۱۱۵۵؛ أنه لو كانت بعض الأسماء اللغوية قد نقلت إلى أحكام شرعية لوجب عليه ﷺ أن يوقف الأمة على نقل هذه الأسماء توقيفاً تقوم به الحجة على المكلفين ليقطع عذرهم، فيكون بطريق يفيد العلم الضرورى أو النظرى، وما دام أنه لم يثبت شيء من ذلك، ولا أجمعت الأمة عليه، ولا دلَّ العقل الجازم على ذلك، فيبقى على النفى الأصلي، فلم ينقل شيء من الاستعمال اللغوى إلى الاستعمال الشرعى
۲. همان؛ إن النبي ﷺ قد بين بياناً تاماً المعانى التى نقلت الألفاظ إليها، فبيق المقصود بالصلاة: بصلاته - صلى الله عليه وسلم - بأصحابه وقال: "صلوا كما رأيتمونى أصلى"، وبين المقصود بالحج وقال: "خذوا عنى مناسككم"، وبين تفاصيل ومقادير الزكاة وشروطها، وبين المراد بالإحسان، والإسلام، والإيمان بحديث جبريل عليه السلام ونقل هذه الألفاظ وما تدل عليه الصحابة - رضى الله عنهم
۳. همان، الخلاف هنا معنوى له أثره فى الفروع الفقهية؛ حيث إن الصلاة والصوم والزكاة والحج إذا وجدت فى كلام الشارع مجردة عن القرينة، محتملة للمعنى اللغوى وللمعنى الشرعى، فعلى أيهما يحمل
۴. همان، فبناء على المذهب الأول والثانى - وهو: أن تلك الأسماء منقولة من اللغة إلى الشرع - فإن تلك الأسماء تحمل على الحقيقة الشرعية، دون اللغوية، ويكون المعنى واضحاً لا إجمال فيه، لأن العادة: أن كل متكلم يحمل لفظه على عرفه، فتلك الألفاظ - أعنى: الصوم، والصلاة، والزكاة، والحج - تحمل على المقصود والمراد الشرعى، فنحمل لفظ "الصلاة" على الصلاة الشرعية، ولفظ "الزكاة" على الزكاة الشرعية وهكذا، ولا يجوز العدول عن ذلك إلا بدليل وقرينة وذلك لأن عرف الشارع جار على بيان الأحكام الشرعية، دون الحقائق اللغوية
۵. أما على المذهب الثالث - وهو: أن تلك الأسماء باقية على دلالتها اللغوية، ولكن زاد عليها الشارع بعض الشروط والقيود - فإن تلك الأسماء تحمل على المعنى اللغوى، ولا يجوز العدول عنها إلى الشرعية إلا بقرينة، وهذا قياس هذا المذهب، وهو مذهب القاضى أبى بكر. ولكن بعض العلماء نقل عنه أن هذه الألفاظ - أعنى الصلاة والزكاة ونحوها - مجتملة، وهو مذهب بعض العلماء كالقاضى أبى يعلى، وبعض الشافعية،

٦. نمله، المهدب، ج ٣، ص ١١٥٦ فذهب كثير من العلماء إلى أن المراد بالنكاح هنا هو: المعنى الشرعي، وهو: العقد؛ لأن النكاح حقيقة شرعية، ولفظ المشرع يجب أن يحمل على معناه الشرعي، ولذا فإنه لو زنى الأب بامرأة، فإن ذلك لا يوجب حرمة المصاهرة وذهب آخرون إلى أن المراد بالنكاح هنا هو المعنى اللغوي، وهو: الوطاء، فيكون المعنى لا تطؤا ما وطأها الأب بزنى أو غيره، ولذا فإن من زنى بها الأب فهي موطوءة له
٧. همان، ص ١١٥٧ فمنهم من قال: إنه يحمل على المعنى الشرعي؛ لأن حمل لفظ المشرع على عرفه أقوى، ومنهم من قال: يحمل على المعنى اللغوي، ومنهم من قال: إنه مجمل لوجود الاحتمالين، فلا يحمل إلا بقريئة
٨. همان؛ اختلف في ذلك هل المراد به: أن الطواف كالصلاة حكما في الافتقار للطهارة، فيكون المراد بالصلاة: الصلاة الشرعية، أو أن الطواف يشتمل على الدعاء الذي هو صلاة لغة.

قرآن کریم.

تونى، عبدالله بن محمد الوافيه فى اصول الفقه، مجمع الفكر الاسلامى، قم، ۱۴۱۵ق.
حسينى گرگانى، سيد ميرتقى، نبراس الازهان فى اصول الفقه المقارن، مركز المصطفى العالمى
للدروسات و الابحاث، قم، ۱۴۴۴ق.

حمزاوى، حسين، موسوعه ثمرات علم الاصول و تطبيقاته، عاشورا، قم، ۱۴۴۰ق.
عبدالعزیز بخارى، عبدالعزیز، كشف الاسرار شرح اصول البزدوى، نشر قديمى كتب خانه،
كراچى، بى تا.

سرخسى، ابى بكر محمد بن احمد، اصول السرخسى، مكتبة رشيدية، لاهور، بى تا.
شاشى، اسحاق بن ابراهيم، اصول الشاشى، انتشارات شيخ احمد جام، ايران، ۱۴۰۰ش.
عثمان، محمود حامد، القاموس المبين فى اصطلاحات الأصوليين، رياض، چاپ: اول،
۱۴۲۳ق.

علامه حلى، حسن بن يوسف، تهذيب الوصول الى علم الأصول، لندن، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش.
ملكى اصفهانى، مجتبى، فرهنگ اصطلاحات اصول، عالمه، قم، ۱۳۷۹ش.
مركز العالى المدراسات التقريبية، موسوعة اصول الفقه المقارن، المركز العالى للدروسات
التقريبية، قم، ۱۴۳۸ق.

الطوفى، نجم الدين أبو الربيع سليمان بن عبد القوى، شرح مختصر الروضة، الطوفى، مكتبة
الشاملة.

نمله، عبدالكريم بن على، المهذب فى علم اصول الفقه المقارن، مكتبة رشيدية، رياض، ۱۴۳۰ق.

